



۲۰۲۱/۰۹/۱۸



انجنیر شیر آهنگر

آیا مقاومت به اصطلاح ملی را حمایت کنیم؟؟

این ملت من است که تخدیر گشته است از فرط جهل پای به زنجیر گشته است

در این روزها اتفاقات شگفت انگیزی در افغانستان رخ می دهد و عکس ها و ویدئو هائی از کابل و ولایات افغانستان



پخش می شود که دو رُخ و دو جهت متضاد دارد. در یک جهت زنان شجاع و دلیری را می بینی که با تقابل به جهل و عقبگرایی، سینه سپر کرده در برابر چوب، چماق و ماشیندار بیرحم ترین موجود جامعه شان به نام طالب می ایستند و حق خود و "آزادی" ملک شان را می خواهند. این پیشتانان پیکارگر در این برش تاریخ

میهن ما تاریخی پویا، رزمنده و متمدن به خلق و کشورشان می سازند و جهانی را که از ترس طالب می لرزد، در حیرت شجاعت شان فرو می برند. درود و تعظیم بیکران به این فرشتگان دلیر و مبارز.

در جانب دیگر طالب وحشی ضمن لت کوب و استعمال گاز اشک آور و نشانه گرفتن سینه های پرمهر و بی کینه این مادران و خواهران ما با ماشیندار، برای سرکوب و خاموش ساختن این بانوان دلیر، گروهی از زنان تخدیر شده



و سیاه پوش را موظف می سازد تا در مقابل جنبش خروشان زنان آزادیخواه بایستند. لباس، کردار و گفتار این سیه پوشان کوردل، انسان متفکر را تا مغز استخوان می سوزاند. آخر چگونه می توان پذیرفت که پس از گذراندن دوره چند ساله امارت اسلامی وحشت و دُره و سنگسار طالبان باز هم در این قرن بیست و یک، زنانی - بلی زنانی - از درون کشور ما بلند شوند و به حمایت از همین "امارت اسلامی" طالبان بی رحم، بی فرهنگ

و مزدور اجانب، شعار بدهند؟؟؟؟

زنانی پیدا شوند که در تقابل با مدافعین حقوق پایمال شده خود، با قباحت تمام و لباس های قرون وسطائی فریاد بزنند که "ما آزادی نمی خواهیم"، و بدتر از آن، "مرگ بر آزادی" بگویند؟؟؟ این فریاد های کریه، پس از مبارزات و

تجارب خونین هزاران ساله انسان ها برای بدست آوردن گوهر "آزادی" بمثابة یکی از والاترین ارزش های انسانی، برای هر انسانی که شعورش چهار ناخن از شعور حیوان بلند تر رفته باشد، غیر قابل باور و حیرت انگیز است. کسی گمان نمی کند که در این جهان آدم نمایانی هم زیست می کنند که "آزادی" نمی خواهند و "مرگ بر آزادی" می گویند؟؟؟؟!!!! فقط می توان گفت که این ها مردمی تخدیر شده و در زنجیر هستند که از فرط جهل به جهنم می روند .

طالبان اگر ده دلک مشاطه گر دیگر مثل ذبیح الله مجاهد هم داشته باشند که بخواد با کلمات و الفاظ مُد روز چهره سیاه، مزدور و شوم طالبان و نظام قرون وسطائی امارت شان را بزک و مشاطه کند، باز هم این موجود وحشی از اینجا و آنجای عملش چهره کریه اصلی خود را می نمایاند. تا ذبیح الله مجاهد با طمطراق و با کلمات به عاریه گرفته، خواست وانمود کند که به هیچ کشور خارجی اجازه نمی دهند که در شکل و ترکیب نظام و حکومت شان مداخله کند، فردایش جنرال حمید فیض رئیس استخبارات پاکستان "آی، اس، آی" آمد و لیست اعضای حکومت را به میل خود و



علیرغم مخالفت کرسی طلبان طالب، ترتیب کرد و به هیچ مرجع طالبی (طبق روایات حتی به ملا غنی برادر) حق گفتگو نداد. از این برهنه تر مزدوری فقط خود طالبان و پیشینیان حکومتی فاسد (کرزی، اشرف غنی، عبدالله و همپالگان شان) می توانند بکنند. در نشستی دیگر از سخنان همین ذبیح الله مجاهد مشاطه گر، می شد فهمید که کابینه، و یا اقلاً پست و مقام او، به میلش

نیست. او در توجیه کابینه آخوندی اش گفت که "در این جا مسایل سیاسی در نظر گرفته شده و این کابینه تکمیل نیست و سرپرست است" و سفسطه های این چنین .

به هر حال کسی که از امارت اسلامی طالبان انتظار بهبود امور زندگی مردم را داشته باشد، یا خیالباف است و یا مشکل ذهنی دارد. در تداوم وابستگی کشور هم دیدیم که مرگ بر "آزادی" را خود شان از زبان زنان بی زبان شان سر دادند و گفتند که ما دموکراسی و "آزادی" نمی خواهیم، پس "همین مکتب و همین ملا است". سلاح های جدید مبارزه بر علیه آن باید حذادی شوند، که ابزار و ابزارنماهای قبلی با کاربران شان کاراً نیستند. نباید با افتادن به گرداب احساسات و جهل قومی، گروهی، مذهبی و ... دوباره به جهنمی دیگر فرو رفت و زنجیری دیگر را در پای خود و کشور خود پذیرفت.

روی جهل های خود بیشتر مکت می کنیم:

تاریخ ما بیانگر این است که ما ملت جالبی هستیم، بیش از چهل سال است که بی درنگ در کشور ما جنگ است، خون ما جاری است و پی در پی نظام حکومتی تعویض می شود. طی این مدت گروه های مختلف حزبی، قومی و مذهبی به حمایت مسلحانه و بیدادگرانه اجانب رنگارنگ بر ما حکومت رانده اند و هر یکی به نوبه خود با توپ و تانک و طیاره آبادانی های ما را ویران و هزاران فرزند این سرزمین را به خون کشیده اند، آواره ساخته اند و ملک و مردم را پامال امیال شوم خود و اربابان خارجی شان نمودند. همه خاصیت های این حاکمان و رهبران و اهداف شان با وابستگی های برده منشانه شان به اجانب، و عملکرد جنایتبار شان طی این زمان طولانی مثل روز بر ما روشن و برملا شدند، و آن ها هم چیزی را پنهان نکرده اند. اما، ما از این تاریخ خونبار سراسر رنج و تحقیر و

توهین، ظلم، ستم و فقر و آوارگی و دربدری چه آموخته ایم؟ آیا بارها از جهل، کینه، عقده و خرافات پسندی در رویارویی با این گروه و آن قوم و زبان و یا آن مذهب، خود را به جهنم گروه دیگر نیانداخته ایم؟؟؟؟؟

بگذار نگاه مختصری به آن بکنیم.

خلقی – پرچمی ها در زمامداری شان وحشت کردند، زندان ها را پر از دانشمند و متخصص و دانشجو و استاد و کارگر و دهقان ساختند و در پولیگون های زندان ها از خون همین نخبگان ملت رودبار خون جاری نمودند. در سرک



ها و کوچه های شهر و روستای کشور خون بی گناهان را جاری ساختند، میلیون ها انسان مظلوم این سرزمین را زیر تهدید و فشار به مهاجرت و فرار اجباری وادار کردند که برای بدست آوردن لقمه نان و سرپناه، تن به زندگی به اردوگاه های حکام مغرض و بی رحم پاکستان و ایران دادند. از همین جا بود که زمینه سربازگیری به

مزدوران خود فروخته ایران و پاکستان فراهم شد و با گردآوری لشکر از این آوارگان مجبور، سازمان های تروریستی – مذهبی "هفت تنظیم" و "هشت کمیته" جهادی در پشاور و قم، زیر تسلط پاکستان و ایران شکل گرفت؛ و با این آغاز بود که صفحات دیگری برای جنایت و کشتار باز شد. حال آیا ملت ما از این عملکرد جنایتبار و خونین و ویرانگر خلقی – پرچمی ها آموخت؟

نه آنچنان که باید!!! اگر می آموخت هرگز عده با مقایسه جاهلانۀ دو گروه جنایت پیشۀ "خلقی – پرچمی" و "جهادی"، دوباره در تابعیت و دنبال این قاتلان ملت خود راه نمی افتادند و در دفاع از آن ها عکس "نجیب خاد"، قاتل صدها روشنفکر وطن را بلند نمی کردند و برای برانتهای طبق فرهنگ خود به او شهید خطاب نمی نمودند. به



عاملان این گونه عمل چه می توان گفت؟ در گفتار معمول مردمی، می گویند تخدیر شده هستند و "از جهل به جهنم می روند."

با نگاهی به کردار هفت تنظیم و هشت کمیته مجاهدین و رهبران آن ها، چه در دوران جهاد و چه هم در دوران سیاه و خونین حکومت شان، می بینیم که کارنامه آن ها مالمال از وحشت و خون و چپاول و غارت اموال مردم و وطنفروشی است، که یاد آن لرزه برتن قربانیان و شاهدان باقیمانده از آن دوران سیاه می اندازد. کابل هنوز از زخم راکت پرانی های این تنظیم ها خون گریه می کند. همین مجاهدین بر سر تقسیم قدرت، با تانک و توپ و خمپاره و ماشیندار بر یکدیگر و بر مردمی که به آن ها پیوند قومی (اتنیکی) و گروهی نداشتند تاختند و از کشته ها پشته ساختند. راکت باران کابل توسط گلبدین و راکت باران افشار توسط احمد شاه مسعود و همقطاران شان که در نتیجه آن هزاران انسان مظلوم و بی گناه جان باختند و کابل به ویرانه بدل شد (از تفصیل درد انگیز آن اینجا می گذریم)، میخ بر فرق مردم کوبیدن توسط حاجی محمد محقق و یارانش، به راکت بستن مردم توسط سیاف و همدستانش به علاوه جنایات رشید دوستم "گلم جم" را چه گونه می توان در صورت زایل نشدن عقل و در حالت عدم تخدیر فراموش کرد؟؟ حال با این تجربه خونین و نازدودی از تاریخ، باز هم عده به استقبال ورود گلبدین به کابلی که قلبش را او پاره

پاره و زخمی کرده، فریاد می زنند و خوش آمد می گویند و دوستم و محقق و خلیلی و سیاف و... را به شانه بلند می کنند. به این جنون وحشتزا جز تخدیر شدن چه می توان گفت؟؟؟ این ها با مخدر قومی، حزبی، دینی، مذهبی و پول اجانب تخدیر و از فرط جهل پای به زنجیر گشته اند و برای شان نه تجربه و تاریخ کشور و آبادانی و ویرانی اش مهم است و نه خون های ریخته شده مخالفان شان. مخدر های فوق برای این ها مغز سالمی به تفکر کردن نگذاشته است، ورنه چه گونه از انسان سالم و متفکر، چنین کرداری سر می زند؟؟؟ جهل و تخدیر این قماش را به جهنم سوزان وطن فروشی و انسان کشی می اندازد.

پس از این همه تجربه، هم اکنون مخدر قومی، لسانی و منطقه ای باز بر تاریخ کشور و بر ذهنیت مردم ما سمپاشی می کند تا پرده جهل بگسترد و هر آن چه به دست اینان از خون و آتش و غارت و چپاول بر ما و خلق ما رفته است را مکرر بسازد و جوانان ما را با تخدیر و جهل و برانگیختن احساسات، دوباره به جهنم سوزانی که باری در آن تا مغز استخوان سوخته ایم بیاندازد و پای به زنجیر کند. اینک داد و فریاد های پر طمطراق "مقاومت دوم" علیه طالبان، گوش فلک را کر کرده و مظلوم نمائی جمعی از ظالمان آزموده، ابر تیره ای بر فضای تبلیغات مجازی گسترده و بر آن است تا آسمان تفکر نسل جوان را تیره و تار ساخته و باز دوباره همان ها بر خوان نعمت بنشینند و بر اریکه قدرت تکیه زنند؛ "این چه شوربست که در دور قمر می بینم". مگر می توان سیاهی قیر را با قیر سفید کرد؟

من در اینجا به تکرار از عملکرد جمعیت اسلامی و شورای نظار که آمیخته از صفات مزدورمنشانه و ابسته با انواع اجانب، به رویت اسناد (پاکستان، فرانسه، روس، ایران و امریکا)، عملکرد خونین (قتل عام شخصیت ها و جبهات در وقت جهاد و قتل عام مردم افشار و... در وقت حاکمیت شان)، ستمگری و غارت (ثروت ها و قصرهای وری فرعون) است یاد نمی کنم و فقط متذکر می شوم که جز جهل مرکب و تخدیر مغزی چیز دیگری نمی تواند اثرات این عملکرد های شوم و این جنایات بیکران جمعیت اسلامی و شورای نظار را از ذهن قربانیان، و کلاً مردم ما، بزداید. حال باز هم اگر کسی برای تکرار چنین تاریخ سیاهی در مظلومیت و به قدرت رساندن این جنایت پیشگان و قاتلان خلق داد می زند و تلاش می کند، یا جاهل و احساساتی است و یا تخدیر شده به سم قوم پرستی و بسته به زنجیر محلی گری و زبان پرستی؛ و قدرت تفکر در عقب نگری، طرح و عملکرد حال و آینده نگری از او سلب شده است.

بیاید نگاهی به وضع واقعی گویا "مقاومت دوم" در پنجشیر بکنیم:

در محاسبات جامعه شناسانه در چنین حرکتی که شخصیت هایش بدنام هستند و منفور، حرکت به افرادی مثل احمد مسعود به مثابه وسیله و یا روکش ظاهری خود نیاز دارد، و جاه طلبان مجرب، ولی بدنام، برای پنهان ساختن خود، تلاش می کنند که به مصداق ضرب المثل "از کاه کوه ساختن" این وسیله و روکش را بی اندازه بزرگ نمائی کنند. از دانش و تجربه احمد مسعود که در بیانات و عملکرد او تبارز می کند می توان فهمید که این جوان نوآموز را به نام فرزند احمد شاه مسعود بد طوری وسیله قرار داده اند. ورنه هم اکنون در اولین رویارویی با طالبان ضعف های فوق العاده زیادی در رهبری پنجشیر تبارز کرده است. مثلاً احمد مسعود نشان داد که در ساحة نظامی و سازمادهی نیروها هیچ توان و کنترول جنگی و آرایش قوا را ندارد. او و مشاورانش پلان به عمق کشیدن و به تله انداختن طالبان را با انفجار قسمتی از کوه در منطقه "دالان سنگ" کرده بودند و انجام آن را به قوماندان گل حیدر سپردند. این

قوماندان جاه طلب که احمد مسعود را شایسته رهبری اش نمی دید، نه تنها به دستور او وقعی نگذاشت، بلکه مانع جنگ با طالبان شد و طالبان با این پیشروی به راحت مناطق مهم پنجشیر را یکی پس از دیگری گرفتند.



حسب توضیح یکی از حاضران در جنگ پنجشیر، در ساحات لوژیستیکی نیز رهبری ناکارای احمد مسعود عامل نرسیدن مهمات (علی رغم وفرت آن در دیپوهای شان) و حتی آذوقه به گروپ های مسلح شد که در شکست شان نقش

داشت. از سوی دیگر بنابر تفکر دینی افراطی رهبری شورای نظار و با نیت تخدیر دینی مردم پنجشیر، از مدتها پیش افرادی به نام حزب التحریر و حزب الله در این ولایت به تبلیغ اسلام بنیادگرا مصروف بودند، که با آمدن طالبان به آن ها پیوسته و گویا بخش تاجیک طالبان را ساختند؛ این ها با بهره گیری از ضعف رهبری در پنجشیر توانستند برخی از پنجشیری ها را به تسلیم شدن به طالبان وادار کنند.

مشکل تکاتف نفوس با ورود گروپ هائی از تخار، بدخشان، کابل و پروان به پنجشیر و عدم توانائی احمد مسعود و یارانش در تنظیم و سازماندهی شان، به زودی تبارز کرد و به نا رضائیتی این گروه ها منجر شد و آن ها نخواستند به دستور رهبری بی کفایت پنجشیر بجنگند و قربانی بدهند. عده واپس رفتند و عده تسلیم طالبان شدند؛ و این ضعف رهبری عامل دیگر شکست پنجشیر شد. کوتاه سخن این که ضعف رهبری پنجشیر در همه عرصه های سیاسی، نظامی، لوژیستیکی و سازماندهی، که در رأس آن احمد مسعود است، پنجشیر و مردمش را در اسارت طالبان وحشی و انتقامجو گیر انداخت و مردم پنجشیر تاوان این ناتوانی ها و ستیزه جوئی های احمد مسعود و همپالگانش را می پردازند. این شکست نظامی و ناتوانی رهبری، روحیه جنگجویان پنجشیر را به حدی ضربه زده که هم اکنون طبق



تازه ترین گزارشات از محل، عده محدودی از افراد، بسیار مأیوسانه در کوه های صعب العبور روز می گذرانند و همین که زمینه مساعد شده برخی تک فردی و یا گروپیک فرار کرده و برخی هم در فکر فرار اند.



در ترکیب گردانندگان به اصطلاح "مقاومت دوم"، شاه مار هائی مثل امرالله صالح که به عنوان جاسوس حرفه ای، به وساطت احمد شاه مسعود در چندین سازمان مخوف جاسوسی مثل "آی اس آی"، "کاجی بی"، "سی آی ای" و سازمان جاسوسی انگلیس آموزش دیده و نه تنها آن را یاد دهانی، بلکه به جاسوسی اش افتخار هم می کند؛ فضل احمد معنوی اخوانی آموزش دیده که برایش قدرت طلبی (پست های بلندی را کار کرده) و وابستگی های فکری اخوانی اش بر تمام ملک و ملت افغانستان ترجیح دارد، حفیظ منصور اخوانی متعصب و افراط گرای قومپرست که تا تجزیه افغانستان هم برای تأمین اهدافش پیش رفته است و مغرضینی چون صالح ریگستانی، ایزدیار و... جا دارند. در ساحه نظامی قوماندان



های میلیونر و جاه طلب و جبار شمالی مثل امان الله گذر و مسعود اندرابی، حاجی الماس و رده های پائین تر از این ها که دست شان به خون صدها هموطن ما آلوده است قرار دارند. به این خیل جانیان، برادران مسعود، عطا محمد

نور، یونس قانونی، عبدالله عبدالله و... را هم اضافه کن و ببین باز تو را به چه جهنمی خواهند برد و چه زنجیری به پایت خواهند انداخت. این ها به کرات و مراتب، در جهاد و در قدرت امتحان شان را داده اند که برای رسیدن به قدرت و ثروت به هر ظلم و جبر و رنگ و نیرنگی دست می زنند و به هر خریدار بیگانه ای وطن و ارزش های ملی را فروخته اند و باز هم می فروشند. احمد مسعود، که از این میراث بهره کامل برده است، هنوز جنگ شروع نشده به رئیس جمهور فرانسه نامه نوشت (نامه اش در میدیا نشر شد) که او را تحت الحمایه خود بسازد و برایش پول، مواد خوراکی و مهمات بفرستد(!!!) تو گویی فرانسه امپریالیست و استعمارگر نیست و به قول مردم برای خدا کمک خواهد کرد. و همین اکنون هم هوادارانش برای تقویه روحی شکست خوردگان، غلغله راه انداخته اند که کمک های سرشار دولت های خارجی در راه است(!!!!!!).

حال اگر کسی جاهل، احساساتی افراطی و یا تخدیر شده نباشد، این آزمودگان را که نتایج آزمون شان جنایت و خونریزی، و ظنفروشی، تجزیه کشور و گردآوری سرمایه های سرسام آور و قصرهای فرعونی برای شان بوده، چه گونه به پشتتازی خود و مردمش می پذیرد و غوغای شان را "مقاومت" پنداشته، دوباره به همان جهنم سوزانی می رود که این ها هم در جبهات و هم در حکومت شان به مردم ساخته بودند؟؟؟

برگردیم به برخی کردار و اهداف این به اصطلاح مقاومت:

مردم ما در اولین روزهای حاکمیت و ظنفروشان طالب، در تقابل با حرکت ضد ملی طالبان در تعویض پرچم "سیاه و سرخ و سبز" - که مردم آن را "پرچم ملی" می دانند - به پرچم قرون وسطانی طالبان، اعتراض کرده، این عمل طالب را ضد ملی دانسته و دریک حرکت خودجوش در ولایات مختلف، پرچم "سیاه و سرخ و سبز" را بلند کردند و آن را سنبل وحدت ملی خواندند. طالبان این حرکت خودجوش را با خشونت و با گلوله سرکوب کردند؛ مردم در حفظ "بیرق ملی" خود در شهر جلال آباد یک کشته هم دادند. حال چرا "مقاومت" پنجشیر حق داشته باشد پرچم "سیاه و سرخ و سبز" را بردارد و پرچم جمعیت اسلامی را، که هرگز پرچم ملی نیست، با رنگ "سیاه و سفید و سبز" جایگزین آن کند؟؟؟ این عمل به اصطلاح "مقاومت دوم" با بلند کردن پرچم حزبی شان عین عمل ضد ملی طالبان نیست؟؟؟



این به شکل آشکارش نفاق افگنی و برهم زدن وحدت ملی است. هرگز و در هیچ حرکت ملی و تظاهراتی در داخل و خارج کشور نباید حق بلند کردن بیرق و تصاویر حزبی، به هیچ حزب و گروه، و منجمله به دهاره جمعیت و شورای نظار، داده شود. شعار و درفش تظاهرات باید صبغه و رنگ همگانی یا ملی داشته باشد.

من تبعه افغان و میلیون ها مثل من، اعم از هزاره و پشتون و تاجیک و اوزبیک و...، که برضد نظام خونخوار و ظنفروش طالبانی هستیم (در قندهار هزاران پشتون علیه طالبان مظاهره کردند) و می خواهیم علیه آن مبارزه کنیم؛ ولی داغ رنج و ستم تفنگ و قدرت و غارت جمعیت اسلامی و شورای نظار نیز هنوز بر پیکر ما است، چرا باید به نام "مقاومت ملی" زیر بیرق جمعیت و شورای نظار بایستیم؟؟؟ بلند کردن این بیرق "سیاه و سفید و سبز" از همین

حالا نوعی انحصارطلبی و تعصب قومی و حزبی تا سرحد زی‌ریا کردن "پرچم ملی" و تفرقه انداختن بین مردم ضد طالب که شامل همه اقوام افغانستان می‌شوند، نیست؟؟؟

تازه در همین شنبه یازدهم سپتامبر جمعی از زنان افغان مقیم آلمان در شهر فرانکفورت، که می‌شود گفت شهر بین المللی است، گردهم آمدند تا بر علیه طالبان و جور و ستم شان بر زنان، مظاهره کنند. آن‌ها ضمن برافراشتن بیرق



"سیاه و سرخ و سبز" برای رساندن فریاد خود به گوش مردم آلمان و موسسات حقوق بشری گرم سخنرانی به زبان آلمانی و انگلیسی بودند که عده اوپاش جمعیتی - شورای نظاری آمدند و آن‌ها را زیر رگیار توهین و ملامت گرفتند که چرا آلمانی و انگلیسی صحبت می‌کنید و چرا بیرق جمعیت اسلامی (مقاومت دوم) را بلند نکرده اید. وقتی زنان مبارز و آزاده این دستورات را نپذیرفتند و توضیح دادند که برای فهماندن خواست شان به دنیا، آنها باید به زبانهای بین المللی حرف شان را بیان کنند و

"بیرق ملی" را برافرازند؛ مورد حمله و ضرب و شتم و توهین این اوپاشان "مقاومت دوم" قرار گرفتند؟؟!! هکذا در شهر ایسن آلمان نیز در تظاهراتی به نام افغان‌ها، عده تخدیر شده، پرچم جمعیت اسلامی و عکس احمدشاه مسعود را بلند کردند و تظاهرات را به گمراهی و انحصار و تفرقه کشاندند. یا للعجب این هنوز قبل از شروع کار است(کار سازمان یافته هنوز شروع نشده) که با چنین استبداد حزبی - قومی سرکوب و به تفرقه کشیده می‌شود، با این حال عواقبش همان نیست که در دوران حاکمیت این باندهای مجاهد بر ملک و ملت ما گذشت؟؟

وطنداران عزیز، به خصوص جوانان برومند وطن! لطفاً، لطفاً، لطفاً! از مخدرات دینی و قومی و جهل و احساسات مفرط بدر آئید!!! نگذارید این مخدرات و مروجان جنایت کار آن بیش از این باعث تفرقه، در بدری و ویرانی ملک و ملت تان شوند و شما و کشور تان را در اذهان مردم جهان بیش از این تحقیر و بدنام نمایند. ننگ پذیرش حاکمیت طالب و ننگ پذیرش حاکمیت جهادی‌ها دوروی یک سکه و هر دو ننگین و تباہ کننده است.

در مورد اهداف "مقاومت دوم" به تمام سخن رانی‌ها و پیام‌های احمد مسعود مراجعه کنید. اولاً که او مدعی است که راه پدرش را ادامه می‌دهد. چه راه وحشتناکی؟؟ چون پدرش یک اخوانی متعصب یا فوندامنتالیست مسلمانی بود که به اعتقاد او هیچ عقیده مخالفی در کنارش حق زندگی نداشت. او برای یک دست سازی اعتقادات اخوانی اش حتی به قتل عام دگراندیشان دست زده است. نمونه مثالش قتل یک صد و بیست نفر از جوانان روشنفکر پنجشیر و اقارب شان - که بر ضد حاکمیت خلقی - پرچمی‌ها مبارزه می‌کردند - در منطقه "چاه آهو در دهن ریوت" در سال ۱۳۶۰ ش است که به شکل بی رحمانه این جنایت سنگین بشری را احمدشاه مسعود و همپالکانش مرتکب شدند. به همین ترتیب باری احمدشاه مسعود و همراهانش جمعی از روشنفکران نخبه دگراندیش - ضد تجاوز روسها می‌جنگیدند - از کوه صافی اسیر گرفته و دست و پا بسته از بلندای کوه به دریای خروشان پنجشیر انداختند که فقط یک نفر از آن‌ها زنده و نیم جان برآمد و دیگران همه شهید شدند، و مواردی چند از این جنایات. چه مستبدانه، انحصارگرایانه و

خونین است راهی که احمد شاه مسعود رفته است. تداوم این راه توسط پسر سوگند خورده اش، احمد مسعود، چه سرنوشت سیاه و خونباری به دگراندیشان در قبال خود دارد؟

سخنان احمد مسعود پیوسته از تأکید بر اعلاى کلمه الله و زندگى فقط زیر پرچم اسلام، از خواندن نماز پنج وقت، امر به معروف و نهی از منکر پُر است و خودش می گوید ما در هدف اسلامی با طالبان هم عقیده هستیم، مخالفت ما در تشکیل حکومت است، به نظر ما باید در حکومت همه (یعنی ما) خود را بیابند. همین!! یعنی که اگر طالبان چند پُست وزارت به ایشان بدهند، آن ها دیگر اختلاف و "مقاومتی" ندارند!!!! یعنی در سرشت انحصاری و استبدادگرانه دینی، منشای وابستگی ها به اجانب (که جمعیت اسلامی و طالب از ریشه به دست "سی آی ای" امریکا و "آی اس آی" پاکستان ساخته شده اند)، عقب ماندگی تاریخی سیستم حاکمیت مطلق اسلامی و... طالب و جمعیت اسلامی همسان و همسو هستند، منتها طالب تمامیت خواه است و کل افغانستان را زیر سیطره شوم "امارت اسلامی" خود می خواهد. جمعیت اسلامی و شورای نظار - این مدعیان "مقاومت ملی" - راه حل مشکلات افغانستان را در تجزیه کشور تاریخی ما می بینند، که کشور براساس قومیت تجزیه شود؛ چون اینان با سلطه بر به اصطلاح قوم شان خود را راحت تر و حاکمیت دینی - قومی شان را دوامدارتر می بینند، و این بزرگترین خیانت ملی است. باز همین تجزیه طلبان متعصب، ستیزه و جدل شان بر سر تقسیم قدرت و تجزیه کشور را "مقاومت ملی" قلمداد می کنند و تخدیرشدگان و جهالی هم اینجا و آنجا برای شان "نعره تکبیر" می گویند.؟؟؟؟!!!!

شباهت دیگر حکومت وحشت طالبان با حکومت دهشت جمعیت اسلامی و شورای نظار در این است که در حکومت مجاهدین، اولین کسی که به تبریکی به کابل آمد، جنرال حمیدگل رئیس "آی اس آی" پاکستان بود که با رهبران جهادی در مسجد پل خشتی، به قول خودش اصالتاً از طرف خود و وکالتاً از طرف جنرال ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان، نماز شکرانه خواند و دساتیرش را صادر کرد. اینک در امارات طالبان نیز اولین کسی که به کابل آمد، جنرال حمید فیض رئیس "آی اس آی" پاکستان بود که کابینه مسخره طالبان را شکل داد. احمد مسعود راست گفته که قرابت های اعتقادی، وابستگی و عملی شان با طالبان زیاد است.

به نظر من، به حیث یک طبعه افغانستان، در شرایط کنونی، با سلطه حاکمیت دینی "شمشیر و طیلان" یا "دار و دُرّه"، جامعه ما به قرون وسطا رجعت کرده و در تغییر آن، ما هم مثل اروپای قرون وسطا، ولی متناسب با شرایط و خصائص خود ما، در قدم اول به یک رنسانس یا روشنگری همگانی آزادی خواهانه نیاز داریم که بتواند با آگاهی و بازوی مردم، سد تخدیر دینی طالب - مجاهد را بشکند و دین فروشان مستبد، جبار و خونریز را - از هر قماش که باشند - به مسجد ها و تکیه خانه ها فرو کند و دست آن ها و اربابان خارجی شان را از مداخله به امور زندگی مردم کوتاه سازد. هم اکنون "مقاومت ملی" ما باید جنبش و یا مقاومت همه گیری باشد که در آن تمام ملت افغانستان شامل کلیه شهروندان کشور، بدون در نظر داشت تعلقات جنسیتی، قومی، دینی، مذهبی، فکری و زبانی روی اهداف مشترک ملی و مترقی متحد و با اشکال مختلف مبارزه، سازماندهی و وارد عمل شوند. این "مقاومت" نباید بگذارد که به قول زنده یاد میر غلام محمد غبار "ملت افغانستان بعد از غسل خون و آتش، دوباره پیراهن چرکین گذشته را به تن کند". پس باید به تمام عوامل داخلی و خارجی جنگ های تباہ کن چهل ساله و حاکمان مزدور و جنایتکار این چهاردهه - طالب، جهادی، تکنوکرات مزدور بیگانه - "نه!" بگوید و نگذارد که باز این مداریان هزارچهره، مردمی

را با افیون دین و قوم و زبان و مذهب و دموکراسی غربی... تخدیر کنند و به زنجیر بکشند، و ملک و ملت ما را همچنان در چرخه حاکمیت شان گیر انداخته و از این دست به آن دست کنند و به این اجنبی و آن بیگانه بفروشند .

"مقاومت ملی" باید از استقلال، آزادی ملی، تمامیت ارضی و یکپارچگی ملی، دموکراسی مردمی دفاع کند و حقوق اولیة انسان، که آزادی عقیده و حق داشتن و یا نداشتن دین و اعتقاد را نیز شامل است، و حق برابر مرد و زن - نه حق شرعی دوزن برابر یک مرد - که شامل حق ازدواج به انتخاب خود، حق کار با مزد برابر زن و مرد، حق تحصیل در مکتب و دانشگاه، زنان در کنار مردان، و حق انتخاب پوشش لباس و نحوه زندگی برای مرد و زن توسط خود شخص، حقوق برابر مذاهب و اقلیت های قومی و فکری در همه امور و مناصب ... را در سرلوحه کارش قرار دهد .

به تاکید متذکر می شوم، که این "مقاومت" در انتظار هیچ "رهبر" و سازماندهی سالخورده و روبه زوال نباید باشد. برعکس چون جامعه ما یک جامعه با اکثریت جوانان است و اولین قربانی حاکمیت های دینی - استبدادی جوانان هستند و توان و استعداد سازندگی و تکامل به پیش و ساختن آینده را همین جوانان دارند، لذا سازماندهان و رهبران این جنبش هم باید از جوانان آگاه، وطنپرست و دلسوز تخدیر نشده، بدون تفکیک قوم و مذهب و جنسیت و عقیده، برمبنای شایستگی و از درون مردم ستمدیده و زجر کشیده افغانستان بدر آیند و سکان جنبش را در دست های توانمند شان بگیرند و تا به سرمنزل آزادی از هرگونه بردگی، برسانند. آنگاه است که مقاومت خلق ما "مقاومت ملی" و رهسپار راه پرافتخار "آزادی" و سازندگی می شود و مخدرات دین و مذهب و قوم و گروه، دیگر نمی تواند کسی را پای به زنجیر کند و از جهل به جهنم بکشاند. همه باهم باید برای نجات هستی ملک و ملت خود از اینچنین "مقاومت ملی" حمایت نموده و در حد توان و تخصص ما بی دریغ به آن پیوسته و با کار و پیکار خود آن را در همه زمینه های مورد نیاز یاری و تقویت کنیم .



برای مطالب دیگر انجنیر شیر آهنگر روی عکس کلیک کنید